

# بازاندیشی و ازخودبیگانگی در تحصیلات دانشگاهی

مطالعات جامعه‌شناختی

(علمی - پژوهشی)

دوره ۲۷، شماره یک: ۱۶۹-۱۴۵

شاپا ۲۸۰۹-۱۰۱۰

نمایه در ISC

محمدرضا کلاهی<sup>۱</sup>

عضو هیأت علمی مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم

دریافت ۹۹/۰۴/۰۹

پذیرش ۹۹/۰۶/۲۶

## چکیده

امروزه آموزش دانشگاهی از تربیت متخصص فراتر رفته و به بخشی از پرورش عمومی شهروندان تبدیل شده است. منظور از «پرورش عمومی» در این مقاله عبارت است از ساخته شدن «خود». مفروض نظری مقاله آن است که «خود» حین ابراز خود ساخته می‌شود؛ یعنی حین مواجهه با جهان بیرون و ایجاد تغییر در آن. این، خودی زمینه‌مند و بازاندیش است. در مقابل خودی زمینه‌زدوده وجود دارد که منفک از جامعه و گسسته از زمینه است. از منظر چنین خودی جامعه جمع‌جبری مجموعه افراد است. این، خود بیگانه‌شده است. پرسش آن است که از بین دو موقعیت تحصیلی «علوم طبیعی» و «علوم انسانی» در کدام موقعیت امکان بیش‌تری برای ساخته شدن خود زمینه‌مند و بازاندیش وجود دارد؟ پژوهش از طریق مصاحبه عمقی با دانشجویان انجام شد. دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران به عنوان نماینده فضای علوم انسانی و دانشکده فنی دانشگاه تهران به عنوان نماینده فضای علوم طبیعی در نظر گرفته شد و از هر دانشکده با ۱۵ دانشجوی مصاحبه شد. نتایج تحلیل مصاحبه‌ها نشان داد که موقعیت تحصیل در فضای علوم اجتماعی امکان بیش‌تری برای پرورش خود بازاندیش و زمینه‌مند فراهم می‌آورد.

**کلیدواژه‌ها:** خود، ازخودبیگانگی، بازاندیشی، زمینه‌مندی، پرورش دانشگاهی

<sup>۱</sup> پست الکترونیکی نویسنده رابط: kolahi@iscs.ac.ir

## مقدمه و طرح مسأله

تحصیلات دانشگاهی مدام در حال گسترش است. دانشگاه هر روز بیش از قبل در دسترس عموم قرار می‌گیرد و تقاضا برای تحصیلات دانشگاهی روزبه‌روز گسترده‌تر می‌شود. تحصیلات مدرسه‌ای به عنوان حد متوسط تحصیلات لازم برای یک شهروند عادی، کافی تلقی نمی‌شود. امروز کسی که وارد دانشگاه نشود کم‌سواد تلقی می‌شود. نتیجه آن که دیگر داشتن تحصیلات دانشگاهی، به منزله متخصص بودن نیست بلکه بخشی از پرورش عمومی یک شهروند عادی است. گواه این ادعا آن است که بخش بزرگی از دانش‌آموختگان دانشگاهی پس از فراغت از تحصیل در شغل مرتبط با رشته خود مشغول به کار نمی‌شوند. این به آن معنا است که دانشگاه این دانش‌آموختگان را برای احراز جایگاه‌های تخصصی آموزش نداده؛ یا در عمل، دانشگاه چنان کارکردی نداشته است. در فقدان کارکرد آموزش متخصص، چیزی که از دانشگاه باقی می‌ماند، «پرورش عمومی» شهروندان و «فرهیخته‌تر کردن» آنان است. دانشجویان به عنوان متقاضیان تحصیل دانشگاهی نیز خود تا حد زیادی به این نکته واقف شده‌اند. آن‌ها تحصیلات دانشگاهی را کم‌تر برای شغل و بیش‌تر به دلایل اجتماعی و فرهنگی می‌طلبند.<sup>۱</sup>

این نکته در نوع پژوهش‌هایی که درباره دانشجویان انجام می‌شود نیز خود را نشان می‌دهد. محیط دانشگاه و دوران دانشجویی به یکی از عرصه‌های پژوهش درباره خصوصیات اجتماعی و فرهنگی مردم تبدیل شده است. بسیاری از پژوهش‌هایی که درباره دانشجویان انجام می‌شود، به نوع رشته و تخصصی که در دانشگاه آموخته می‌شود ارتباطی ندارد، بلکه ویژگی‌های اجتماعی و فرهنگی دانشجویان را هدف می‌گیرد. پژوهش‌های فراوان و متعدد در موضوعاتی درباره هویت‌های جمعی و قومی در میان دانشجویان و تأثیر نظام آموزشی بر آن<sup>۲</sup>، سرمایه اجتماعی در میان دانشجویان<sup>۳</sup>، مشارکت سیاسی و شهروندی در میان دانشجویان<sup>۱</sup>، اخلاق و مناسبات اخلاقی

۱ برای نمونه نگاه کنید به پژوهشی با عنوان «بررسی اولویت‌بندی کارکردهای تحصیلات دانشگاهی از منظر جوانان» (اسکافی و سلطانی، ۱۳۹۲).

۲ برای نمونه رک. (قادرزاده و شفیع‌نیا، ۱۳۹۱؛ عبداللهی و مروت، ۱۳۸۴؛ غریبان و دیگران، ۱۳۹۴)

۳ برای نمونه رک (اعظمی و دیگران، ۱۳۹۷؛ رحیمی و محمدیان، ۱۳۹۴؛ سام‌آرام، ۱۳۸۹؛ افشانی و جعفری،

در میان دانشجویان<sup>۱</sup> و از این قبیل انجام می‌شود، نشان‌دهنده اهمیت است که آموزش دانشگاهی برای «پرورش عمومی» فراتر از تربیت متخصص در ذهن پژوهش‌گران دارد. به این ترتیب پرسش اصلی پژوهش حاضر آن است که اولاً «پرورش عمومی» یا «فره‌یختگی» به چه معنا است؟ و ثانیاً رشته‌های مختلف دانشگاهی هر کدام مخاطبان خود را چه نوع پرورشی می‌دهند؟ به طور خاص می‌خواهیم بدانیم که هر کدام رشته‌های علوم طبیعی و علوم انسانی در «پرورش عمومی» دانشجو چه نقشی ایفا می‌کنند.

دو رویکرد نظری فردگرا (لیبرال) و جامعه‌گرا (سوسیال) به شیوه‌های مختلفی در این بحث مداخله می‌کنند و پاسخ‌های متفاوتی برای پرسش‌های فوق دارند. در این مقاله ابتدا در بخش نظری پاسخ رویکرد فردگرا به پرسش‌های فوق مطرح و از منظر رویکرد جامعه‌گرا نقد می‌شود. سپس مبنای نظری رویکرد جامعه‌گرا معرفی می‌گردد و چستی پرورش عمومی از منظر جامعه‌گرا شرح داده می‌شود. در بخش یافته‌ها، روایت‌های دانشجویانی از دو رشته علوم اجتماعی و فنی با هم مقایسه می‌شود تا نشان داده شود که تحصیل در هر رشته برای پرورش عمومی دانشجویان چه پیامدی داشته است.

### بحث نظری: پرورش عمومی در رویکردهای فردگرا و جامعه‌گرا

برای بررسی اثر رشته‌های مختلف دانشگاهی بر پرورش عمومی دانشجویان ابتدا باید بدانیم منظور از پرورش عمومی چیست. به عبارت بهتر باید بدانیم چه نوع تربیتی، مطلوب‌تر است. در پاسخ به این پرسش، دو رویکرد فردگرا (لیبرال) و جامعه‌گرا (سوسیال) را با هم مقایسه می‌کنیم.

#### یک. رویکرد فردگرا: زمینه‌زدودگی ذره‌گرا

کتاب «دانشگاه توده، دانشگاه نخبه» نوشته مرتضی مردیها (۱۳۹۶) مهم‌ترین صورت‌بندی را از نگاه لیبرال به پرورش عمومی در دانشگاه و رشته‌های متناسب با چنین پرورشی ارائه می‌دهد. اهمیت این کتاب در آن است که اولاً نویسنده کاملاً در چهارچوب نگاه لیبرال به آموزش عالی

۱ برای نمونه ر.ک. (حسینی، ۱۳۸۳ و ۱۳۸۹)

۲ برای نمونه ر.ک. (قادری و القونه، ۱۳۹۶)

قرار دارد.<sup>۱</sup> ثانياً کتاب از طریق تفکیک دانشگاه‌ها به دو دسته «توده» و «نخبه» مستقیماً موضوع «پرورش عمومی» در آموزش عالی فراگیر شده امروز را مورد توجه قرار داده است. او نیز می‌پذیرد که کارکرد دانشگاه‌های فراگیر امروزی، نه پرورش متخصص که «پرورش عمومی» دانشجویان است. اولین پرسش آن است که «پرورش عمومی» از نظر او به چه معنا است؟

مردی‌ها در خلال توضیح تأثیرات عملی دانشگاه، شاخص‌هایی برای کیفیت انسانی که باید نتیجه پرورش عمومی در دانشگاه باشد برمی‌شمارد که عبارت‌اند از: «نراکت، نظم، استدلال، روش‌مندی، هدف‌مندی» (ص. ۱۵۹) «نظافت، دقت، مستندبودن و مستدل بودن» (ص. ۱۶۰)؛ اصلاح «نگرش‌ها، تصورات، پیش‌فرض‌ها و جزمیت‌های کلی، خام، مبهم و سست که به گونه‌ای عامیانه و بدون بازبینی و بازپرسی در ذهن خزیده‌اند» (ص. ۱۶۱) «کسب نوعی قدرت محاسبه پیچیده و آگاهانه منافع که از طریق ورزیدگی فکری، که از توابع آموزش به طور اعم و آموزش عالی به طور اخص است به دست می‌آید» (ص. ۱۶۱). پرورش عقل ابزارساز به منظور «جستجوی ذهنی راه‌هایی که می‌تواند فرد را به مطلوب‌های او برساند» (همان). به نظر مردی‌ها با تحصیلات عالی، فرد از «توانایی‌های عام ذهنی برخوردار می‌شود که در هر کار دیگری که خارج از حوزه تخصص او است و نیاز به قدرت فکری و محاسبه عقلانی دارد از کسانی که آموزش ندیده‌اند برتر می‌نشیند» (ص. ۱۶۲). چکیده نظر مردی‌ها، که در مرکز نگاه لیبرال به فرد فرهیخته قرار دارد در این جمله خلاصه می‌شود: با پرورش مناسب «فرد در محاسبه منافع فردی خود به گونه‌ای عمل می‌کند که این فردگرایی حاوی خسارت‌های کم‌تری برای اجتماع باشد» (ص. ۱۶۳).

مردی‌ها سپس رشته‌های دانشگاهی را به دو دسته «علوم کاربردی» و «علوم پایه» تقسیم می‌کند. «علوم پایه هم در علوم انسانی و هم در علوم طبیعی به رشته‌هایی اطلاق می‌شود که برای علمی که به مرز فنون نزدیک‌تر می‌شوند حکم مقدمات اولیه را دارند» (ص. ۱۵۱). به این معنا در علوم انسانی، علمی مانند فلسفه علم پایه محسوب می‌شود و علمی از قبیل جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، و برنامه‌ریزی، کاربردی تلقی می‌شوند. در علوم طبیعی، رشته‌هایی

۱ نک. آثار متعدد مرتضی مردی‌ها از قبیل: «در دفاع از سیاست: لیبرال دموکراسی مقتدر» (۱۳۹۴)، «دفاع از عقلانیت: تقدم عقلانیت بر دین، سیاست و فرهنگ» (۱۳۹۴)، «فضیلت عدم قطعیت در علم شناخت اجتماع» (۱۳۸۷)، «فلسفه‌های روانگردان» (۱۳۹۴)

مانند فیزیک، شیمی و بیولوژی علوم پایه هستند و رشته‌هایی مانند مهندسی و پزشکی، کاربردی به حساب می‌آیند. مردیها سپس استدلال می‌کند که برای پرورش عمومی (که - چنان که گفته شد - یعنی پرورشی که در نتیجه آن فرد بتواند منافع شخصی خود را چنان پی بگیرد که حاوی کم‌ترین خسارت برای اجتماع باشد) علوم پایه کارآمد است چرا که «علوم پایه به طور کلی در افزایش ظرفیت‌های فکری که با برنامه‌ریزی‌های مختلف قدرت انطباق بیشتر داشته باشد توانایی بیشتری دارد» (ص. ۱۵۱).

به این ترتیب منظر لیبرال مردیها که فرد انسانی را موجودی غیرزمینه‌مند و غیرتاریخی می‌داند و پرورش عمومی فرد را معطوف به توانا ساختن‌اش برای «افزایش سود خود با کم‌ترین خسارت برای اجتماع» می‌داند، علمی را برای پرورش او پیشنهاد می‌کند که انتزاعی‌تر و غیرزمینه‌مندتر و از زمینه تاریخی و بافت اجتماعی دورترند. بر این نظر پنج دسته ایراد می‌توان وارد آورد.

اول آن که محاسبه خسارت‌هایی که یک رفتار ممکن است برای اجتماع داشته باشد عملاً ناممکن است. محاسبه و پیش‌بینی خسارت‌های یک رفتار موضوعی فردی نیست و نمی‌تواند بر عهده تک‌تک افراد گذاشته شود. فرد هر اندازه آموزش دیده باشد نمی‌تواند جداگانه سود و زیان آینده رفتار خود را برای کلیت جامعه محاسبه کند و رفتاری را برگزیند که برای جمع در نهایت سود بیشتر و زیان کم‌تری داشته باشد.

دوم در سخن گفتن از «پی‌گیری منافع فردی با کم‌ترین زیان برای اجتماع»، از محتوای این منافع سخنی به میان نمی‌آید. در چهارچوب اندیشه لیبرال، «عقلانیت ابزاری» تنها توانایی‌ای است که باید پرورش داده شود و این عقلانیت، تنها توانایی ابزاری‌سازی دارد اما محتوایی که ابزار، برای کار کردن با آن ساخته می‌شود مسکوت می‌ماند. به بیان روشن‌تر هنگامی که از «بیشینه کردن سود» سخن می‌گوییم، دقیقاً از چه سخن می‌گوییم؟ در این عبارت «سود» دقیقاً به چه معنا است؟ گویا در نگاه لیبرال، سود هر فرد هر چیزی است که خود فرد سود خود تلقی می‌کند. به این ترتیب چیستی سود یک فرد، ربطی به جامعه نخواهد داشت.

سومین ایراد آن است که عین و ذهن در آن جدا و منفک از هم انگاشته می‌شود. این اشکال همان چیزی است که موجب شده جامعه، جمع جبری تک‌تک افراد پنداشته شود. ذهن‌های فردی، ذهن‌هایی جدا و منفک از هم‌اند و در انزوای خود، فقط منافع خود را پیگیری می‌کنند. این ذهن‌های منزوی حریص، فقط کافی است به دیگران آسیبی نرسانند. این نگاه نمی‌تواند درک کند که ذهن، منفک از عین بیرون از خود نیست، چه اعیان اجتماعی - یعنی اجتماع دیگران - مورد نظر باشد و چه اعیان فیزیکی. همچنین ذهن فرد از عمل خود او نیز منفک نیست. ذهن هم در پیوند با رفتار و عمل خود فرد و هم در پیوند با عینیت‌های بیرونی شکل می‌گیرد. بنابراین ما با کلیت «اندیشه-رفتار» و با کلیت «فرد-جمع» و به طور کلی با کلیت «ذهن-عین» مواجهیم نه با ذهن‌هایی جدا از رفتار و جدا از اعیان. به این موضوع نیز در ادامه باز خواهیم گشت.

چهارمین ایراد آن است که در این رویکرد، جامعه مجموعه تک‌تک افراد است نه چیزی بیش از آن. حداکثر ارتباطی که این افراد با یکدیگر دارند آن است که به هم زیان نرسانند. آن‌ها به خیر یکدیگر امیدی ندارند و برای آن‌ها همین بس که شر نرسانند. این درک از جامعه، درکی ناقص است. جامعه جمع جبری تک‌تک افراد نیست. این نکته نیز در ادامه روشن‌تر خواهد شد. پنجم به فرض که فرد بتواند پیامدهای رفتار خود برای اجتماع را محاسبه و پیش‌بینی کند و تشخیص دهد که کدام رفتار به نتیجه‌ای «سرجمع مثبت» می‌انجامد، باز این پرسش باقی است که او چرا باید رفتاری را پیش گیرد که سود جمع را بیشینه کند نه سود فردی خود او را. توضیح آن که برای رسیدن به «بازی سرجمع مثبت» هر یک از افراد جامعه باید از بخشی از منافع خود چشم‌پوشد تا به دیگران آسیبی نرسد. اگر به این چشم‌پوشی نیازی نبود بخش دوم گزاره «بیشینه کردن سود خود و کمینه کردن زیان دیگران» بی‌معنا می‌شد. در این صورت کافی بود بگوییم جامعه ایده‌آل آن است که در آن همگان در «بیشینه کردن سود خود» بکوشند. اما این کافی نیست. جامعه ایده‌آل جایی است که اعضای‌اش به نحوی در بیشینه کردن سود خود بکوشند که کم‌ترین زیان به دیگران برسد. این قیدی است که بر رفتار افراد زده می‌شود. از افراد خواسته می‌شود خود را به «زیان نرساندن به دیگران» مقید کنند. اما پرسش آن است که در

جامعه‌ای که چیزی نیست جز جمع تک‌تک افراد، در جامعه‌ای که هر کس جدای از دیگری به سود خود می‌اندیشد، پای‌بندی به قیدی جز سود خود چه‌گونه ممکن خواهد شد؟ چرا فرد باید چنین قیدی را بپذیرد؟ به زبان دیگر، آنچه که در مفهوم «بازی سرجمع مثبت» نادیده می‌ماند، موضوع «برابری» است. ممکن است میانگین سود یک بازی برای همگان بیش از میانگین سود بازی دیگر باشد. اما بازی اول، که سود بیش‌تری می‌آورد ممکن است مولد سطح بیش‌تری از نابرابری گردد در حالی که بازی دیگری با مجموع سود کم‌تر، ممکن است مولد نابرابری بیش‌تری باشد. در طرح «بازی سرجمع مثبت» به بازندگان هیچ توجهی نمی‌شود.<sup>۱</sup>

### علوم طبیعی - علوم انسانی

در این چهارچوب، نوع رشته‌هایی که در رویکرد لیبرال برای پرورش عمومی در دانشگاه پیشنهاد داده می‌شود نیز محل اشکال قرار خواهد گرفت. نکته مهم آن است که رشته‌های دانشگاهی را غیر از تقسیم به «کاربردی - پایه» به نحوهای دیگری می‌توان هم تفکیک کرد. تفکیک کاربردی-پایه، متأثر از طرح نظری‌ای است که در آن معنا و کارکرد دانشگاه از «تربیت شغلی» آغاز می‌شود و سپس به فراتر از آن گسترش می‌یابد. با عزیمت از چنین نقطه‌ای، دانشگاه به دو دسته تقسیم می‌شود: دانشگاهی که پرورش شغلی می‌دهد و دانشگاهی که پرورش عمومی می‌دهد. به این ترتیب به دوگانه «پرورش شغلی - پرورش عمومی» می‌رسیم که متناظر است با دوگانه «علوم کاربردی - علوم پایه». علوم کاربردی با پرورش برای مشاغل خاص متناسب‌اند و علوم پایه با پرورش برای مشاغل عام. در هر دو دسته، دغدغه نهایی چیزی نیست جز تربیت شغلی. پرورش عمومی هدفی غیر از کسب مهارت برای درآمدزایی شخصی ندارد.

اما اگر پرورش عمومی را پرورشی بدانیم که فرد را بهتر با جامعه خود پیوند می‌زند و در برابر جامعه مسئول می‌سازد، در آن صورت رشته‌های دانشگاهی را می‌توان به شکل دیگری تفکیک کرد. رشته‌هایی که به پیوند بیش‌تر فرد با جمع منجر می‌شود، و رشته‌هایی که فرد را صرفاً برای پیگیری اهداف شخصی‌اش پرورش می‌دهد. این دسته‌بندی متناظر است با دو رشته

۱ این ایرادات، غالباً همان اشکالاتی است که به اخلاق نتیجه‌گرا وارد است. برای نمونه رک (پالمر، ۱۳۸۸)

علوم انسانی و اجتماعی از یک طرف و علوم طبیعی از طرف دیگر. می‌توان این فرضیه را طرح کرد که علوم انسانی و اجتماعی که با کلیت‌های اجتماعی سروکار دارند، ذهنیت‌هایی کل‌نگر و جامعه‌اندیش می‌پرورانند اما علوم طبیعی، که علوم جزئی و به اصطلاح «دقیقه» هستند، ذهنیت‌هایی جزءنگر و شخصی‌نگر و منفک از کلیت و از جامعه پرورش می‌دهند. موضوع علوم طبیعی قوانین ثابت، لایتخلف، بی‌انعطاف و بی‌زمان و بی‌مکان حاکم بر روابط میان اشیاء است (یا چنین پنداشته می‌شود؛ پنداشتی که خود موضوع چون و چرا است؛ چرا که محتوای علوم طبیعی نیز در طول زمان دست‌خوش تغییر و دگرگونی می‌شود). پرورش یافتن در معرض چنین قوانین عام و ثابتی، ذهنیت‌هایی مکانیکی می‌سازد که جامعه را محصول خودآگاه طراحی ذهن‌های آگاه می‌پندارد و می‌اندیشد که می‌توان جامعه و فرهنگ را با فرمول‌های مهندسی ساخت و بازساخت. اما موضوع علوم اجتماعی، جهان انسانی است. جهانی که پیش از همه تاریخی است. پویایی و تحول بر آن حاکم است. بر جهان انسانی «قانون» چنان که در علوم طبیعی وجود دارد، حاکم نیست. هیچ یک از قواعد و آداب حاکم بر جهان انسانی همیشه و همه‌جا صادق نیستند. در جهان انسانی با تکراری از قواعد و آداب و هنجارها و مناسبات روبه‌رو هستیم که نیازمند تحلیل مداوم و نقد مداوم است. در جهان انسانی هیچ تحلیلی تمام نیست و هیچ نقدی یک بار برای همیشه صادق نیست.

علاوه بر مناسبات و قواعد حاکم بر رفتارهای آدم‌ها در جامعه‌های مختلف و در تاریخ‌های مختلف، رویکردهای نظری و چهارچوب‌های تحلیلی که در هر جامعه و در هر مقطع تاریخی ساخته شده نیز واجد تکرار و تنوع است. بر خلاف علوم طبیعی که در آن هم موضوع علم ثابت است و هم نظریه‌های علمی، در این جا علاوه بر موضوع علم - یعنی جهان انسانی - نظریه‌های توضیح دهنده این موضوع هم متکثرند. با تنوع گسترده‌ای از نظریه‌ها مواجهیم که همگی با هم در تعارض و مخالفت‌اند. خود این تکرار هم سیال و دگرگون شونده است. یعنی نظریه‌های جدید مدام بر می‌آیند و نظریه‌های موجود مدام به چالش کشیده می‌شود. پرورش در معرض چنین نظریه‌هایی و دست‌وپنجه نرم کردن برای تحلیل چنان موضوعی، ذهنیتی پویا و سیال و خلاق پرورش می‌دهد که در آن میان عین و ذهن رابطه‌ای یک‌طرفه و بازتابانه برقرار



نیست. به عبارت دیگر، ذهن بازتاب یک‌به‌یک آن‌چه در جهان عینی وجود دارد نیست. نتیجه چنین پرورشی نزدیک شدن به درک دوجانبگی رابطه ذهن و عین است. مقایسه میان علوم اجتماعی و علوم طبیعی و تأثیر آن‌ها در پرورش ذهنیت‌های مختلف، موضوع بخش یافته‌ها در این مقاله است و در آن‌جا به تفصیل به آن پرداخته خواهد شد. در این‌جا در ادامه، دربرابر رویکرد لیبرال فوق، رویکرد جامعه‌گرا به چستی «پرورش عمومی» را شرح خواهم داد.

### دو. رویکرد جامعه‌گرا: زمینه‌مندی بازاندیش

علاوه بر پنج ایرادی که در صفحات پیش به مفهوم فرهیختگی و پرورش عمومی در رویکرد فردگرا آورده شد، ایراد کلان‌تری هم وارد است؛ این که در این رویکرد، «موفقیت شخصی»، غایت پرورش عمومی افراد دانسته می‌شود. تنها محدودیت در این مسیر، خسارت دیدن دیگران است. اما اگر آن غایت تغییر کند، نتیجه‌ها و پیامدها هم تغییر خواهد کرد. اگر غایت پرورش عمومی، نه «موفقیت شخصی» که «بهترین رابطه با خود، با دیگری و با جهان» باشد، آن‌گاه مسیری کاملاً متفاوت گشوده خواهد شد. اما منظور از «بهترین رابطه» چیست؟ چه رابطه‌ای با خود و دیگران، بهترین است و کدام، بدترین؟ این، پرسشی است که در این‌جا باید پاسخ داده شود.

از منظری که در آن به این پرسش پاسخ می‌گوییم، رابطه با خود/جهان می‌تواند موفق یا شکست خورده باشد. یک رابطه شکست خورده به «بیگانگی از خود/جهان» منجر می‌شود و رابطه موفق، به ساخته شدن یک «خود بازاندیش» می‌انجامد. به این ترتیب در مقاله حاضر که در مرکز نظری‌اش مفهوم «خود» قرار دارد، ایده «ازخودبیگانگی» دارای اهمیت اساسی است.

مفهوم ازخودبیگانگی در ادبیات فلسفه و علوم انسانی پیشینه‌ای طولانی دارد. اوج کاربرد این مفهوم در نظریات مارکس و سپس نئومارکسیست‌ها بوده است. اما آن معناهای مارکسیستی و نئومارکسیستی نیز سپس در ادبیات متفکران پست‌مدرن مورد نقد و رد قرار گرفته تا جایی که در دهه‌های اخیر این مفهوم تا حد زیادی از ادبیات فلسفه و علوم اجتماعی کنار گذاشته شده است. اما این مفهوم، و مفهوم‌های مرتبط با آن، (مهم‌تر از همه، مفهوم «شیء‌وارگی») در

سال‌های اخیر توسط متفکران مارکسیست جدید دوباره احیا شده است.<sup>۱</sup> از این منظر جدید از خودبیگانگی وضعیتی است که در آن پیوند فرد با موقعیت گسسته است. در مقابل، وضعیت غیرازخودبیگانگی وضعیتی است که فرد بتواند موقعیت خویش را از آن خود سازد. «از آن خود سازی»<sup>۲</sup> مفهومی است که برای نقطه مقابل از خودبیگانگی وضع شده است (یگی، ۲۰۱۴). وضعیت «از آن خود شده» چنین شرح داده می‌شود (همان):

۱- «از آن خود ساختن»، متضمن جهت‌گیری صوری یا رویه‌ای است نه جهت‌گیری ذات‌گرا. در نتیجه این رویکرد از نظریه اخلاقی عینیت‌گرا می‌گسلد و بر «چه‌گونگی» فرایند از آن خودسازی تمرکز می‌کند. به جای تمرکز بر نظریه به شدت عینیت‌گرای زندگی سعادت‌مند<sup>۳</sup>، بر آن‌چه که سوژه‌محوری (ذهنیت‌گرایی) شایسته/شایا<sup>۴</sup> خوانده می‌شود تمرکز می‌شود. یعنی در عین این که خود فرد (ذهنیت و امیال‌اش) نقطه مرجع نهایی تشخیص از خودبیگانگی است، این امکان هم وجود دارد که ارزیابی‌های ابتدا به ساکن او به پرسش کشیده شود.

۲- در این رویکرد مفاهیم ذات‌گرا از خود و اجتماع کنار گذاشته می‌شود و در عوض بر این که کنش‌های اراده چه‌گونه پیش رانده می‌شوند و چه‌گونه می‌توانند مختل شوند تمرکز می‌شود. این رویکرد گسست قاطعی از ذات‌گرایی‌ای است که به ایده تحقق طبیعت انسانی وابسته است. موضوعی که باید واریسی شود، باشندگان انسانی یا کنش‌های وجودی‌شان است در آن‌چه که آن‌ها انجام می‌دهند یا اراده می‌کنند نه در آن‌چه که آن‌ها «در ذات خود» هستند.

۳- این برداشت از از خودبیگانگی از آن‌جا که از منابع اختلال در رابطه موفق با خود و با جهان می‌آغازد، انتها- باز است و به یک الگوی هماهنگ و بسته از رهایی‌بخشی وابسته نیست.

۱ مشخصاً اکسل هونت (Axel Honneth) (۱۹۹۰، ۱۹۹۲، ۲۰۰۷) مهم‌ترین اندیشه‌مندی از نسل متفکران فرانکفورت است که در آثار خود تلاش می‌کند این مفاهیم را احیا کند. راحل یگی (Rahel Jeggi) (۲۰۱۴) از شاگردان اکسل هونت نویسنده‌ای است که در پژوهشی به تفصیل مشخصاً به مفهوم از خودبیگانگی پرداخته، پیشینه آن را پیش کشیده، نقدهای وارد بر این مفهوم را واکاوی‌ده، ایرادات مفهوم را روشن کرده و تلاش کرده صورت‌بندی تازه‌ای به دست بدهد که از پس آن نقدها برآید و مناسب حال روز اکنونی ما باشد. او پس از شرح مفصلی از این مفهوم در ادبیات فلسفه و نقد معناهای پیشین این مفهوم، برنامه خود را برای بازسازی مفهوم از خودبیگانگی ارائه می‌دهد. مبنای نظری مقاله حاضر، همین صورت‌بندی راحل یگی است.

2 appropriation

3 good life

4 qualified

در «ازآن‌خودسازی»، مسأله، یک انتخاب از موضوع جدا شده یا عینی نیست؛ مسأله، صرف موافقت کردن با یا رد کردن نتیجه علم هم نیست. موضوع به ارزیابی اشیاء از یک چشم‌انداز خارجی بستگی ندارد. فرایندی است که شخص درگیر آن می‌شود. فرایند «ازآن‌خودسازی» تنها از یک عنصر معرفتی ساخته نمی‌شود. چنین نیست که به محض آن که شخص بخواهد، بتواند چیزی را از آن‌خود کند. «ازآن‌خودسازی»، فرایند آموختن و تجربه‌ای است که در آن، رابطه میان آزادی با کنترل‌ناپذیری موضوع مذاکره و چانه‌زنی است. و ازخودبیگانگی، برعکس، این فرایند را متوقف می‌سازد.

چنان که دیده می‌شود، این صورت‌بندی از «خود»<sup>۱</sup> از رابطه با خود/دیگری می‌آغازد نه از «موقفیت شخصی». خود، موقعیتی زمینه‌مند است و در رابطه با دیگری است که ممکن می‌شود. در تصور ذره‌گرای لیبرال «موقفیت شخصی»، نسبت خود و دیگری نسبت نزاحم است. حداکثر رابطه خود با دیگری و جهان، رابطه سلبی «خسارت نردن»، «تغییر ندادن» و به عبارت بهتر رابطه نداشتن با جهان است. خودها در انزوا و تنهایی خود به موفقیت می‌رسند. این نگاه نمی‌تواند خود را در پیوند با هستی اجتماعی و هستی نوعی خود درک کند. ماهیت اجتماعی فرد نادیده می‌ماند. فرد و جامعه چونان دو موجودیت مستقل و جدا از هم تلقی می‌شوند که حداکثر ممکن است دادوستدی با هم داشته باشند. افراد در پیوند با هم یک کلیت واحد را نساخته‌اند؛ بخشی از یک موقعیت واحد نیستند؛ ذره‌هایی جدا از هم‌اند. فرد، ماهیتی اجتماعی ندارد؛ موجودی اجتماعی و بخشی از مناسبات اجتماعی نیست. بلکه برعکس، مناسبات اجتماعی چیزی نیست جز رابطه میان فردهایی که موجودیت و هویت هر کدام را می‌توان منفردا، پیش از و مستقل از هرگونه مناسبات اجتماعی تشخیص داد.

در نتیجه، مشکلات و معایب یا توفیقات و محسنات یک موقعیت به معایب و محسنات افراد حاضر در موقعیت فروکاسته می‌شود. بنابراین نقد یک موقعیت، مستلزم تحلیل کلیت موقعیت نیست. نقد و تحلیل موقعیت، به نقد و تحلیل افراد حاضر در موقعیت فروکاسته می‌شود و نقد افراد به مجموعه قضاوت‌ها درباره آن‌ها محدود می‌ماند. ویژگی‌های موقعیت ناشی از ویژگی‌های اخلاقی یا توانایی‌های عقلی یا فیزیکی افراد دانسته می‌شود. راه حل مشکلات و

مسائل نیز چیزی نیست جز اصلاح اخلاقی یا آموزش عقلی یا پرورش جسمی فردها. چنین رابطه‌ای با خود و با جهان، رابطه بیگانه‌شده است؛ اما خود غیربیگانه، خودی است زمینه‌مند و رابطه‌مند، که در رابطه خود-دیگری/جهان ساخته می‌شود.<sup>۱</sup>

### روش تحقیق

در این پژوهش برای مقایسه ذهنیت‌های دانشجویان علوم طبیعی و علوم انسانی، با ۱۵ دانشجوی دانشکده فنی و ۱۵ دانشجوی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، که در سال‌های آخر کارشناسی یا سال‌های اول کارشناسی ارشد تحصیل می‌کنند گفتگو شده است. تلاش شده افراد برگزیده، نمونه نوعی یک دانشجوی معمولی دانشکده‌های خودشان باشند؛ نه چندان منفعل، نه خیلی درس‌خوان؛ نه بسیار بی‌اطلاع، نه بسیار مطالعه. تلاش شده نسبت جنسیتی بین دانشجویان رعایت شود. همچنین نزدیک به نیمی از کل مصاحبه‌شوندگان شهرنشین و نیم دیگر ساکن روستا یا شهرهای کوچک بوده‌اند. دانشجویان علوم اجتماعی از رشته‌های جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و برنامه‌ریزی و رفاه هستند. دانشجویان فنی در رشته‌های مکانیک، مواد، برق، عمران، کامپیوتر تحصیل می‌کنند. تفاوت‌های جنسیتی، شهری-روستایی و تفاوت در رشته‌های درون هر دانشکده در تحلیل‌ها لحاظ نشده است. مقایسه فقط میان دانشجویان دانشکده علوم اجتماعی و دانشجویان دانشکده فنی انجام شده است. تنوع، جنسیتی، شهری-روستایی و رشته‌ای فقط از آن‌جا در انتخاب نمونه دخالت داده شده تا نمونه‌ها نماینده نوعی جامعه خود باشند.

درک فرد از جامعه و از پیوندش با جامعه، برداشت او از مسائل و مشکلات جامعه، نقد او به وضعیت موجود و راه‌حل‌اش برای مشکلات موضوعاتی است که از خلال بررسی آن‌ها تلاش می‌کنیم زمینه‌زدودگی و ازخودبیگانگی روایت‌ها و ذهنیت‌ها یا زمینه‌مندی و بازاندیشانه‌بودن آن‌ها را به دست آوریم. هدف آن است که با تحلیل این گفتگوها دریابیم که در روایت‌های به دست آمده فرد چه‌گونه به جامعه و زمینه اجتماعی خود پیوند می‌خورد؛ آینده

۱ این معنا از «ازخودبیگانگی» به شدت به معنای مورد نظر مارکس در «دست‌نوشته‌ها» (۱۳۹۴) وفادار است و تلاش می‌کند خوانشی غیرذات‌گرایانه از آن ارائه کند.

چه‌گونه از خلال پیوند فرد با زمینه اجتماعی‌اش ساخته می‌شود و تا چه حد این پیوند در روایت‌ها از هم گسسته و فرد، به یک خود زمینه‌زدوده و بیگانه‌شده تبدیل شده است. مصاحبه‌شوندگان هر رشته از ۱ تا ۱۵ شماره‌گذاری شده‌اند. رشته فنی را با نام «فنی» و رشته علوم اجتماعی را با مخفف «ع.ا.» مشخص کرده‌ایم. بنابراین هنگام ارجاع به پاسخ‌گوی شماره ۵ که در مقطع کارشناسی در رشته علوم اجتماعی تحصیل می‌کند از چنین کدی استفاده شده: (ع.ا.۵، کارشناسی، پسر).

### یافته‌ها: ازخودبیگانگی و بازاندیشی در نگاه به رابطه فرد و جامعه

این پژوهش مقایسه‌ای است میان روایت‌های دانشجویان فنی و علوم اجتماعی دانشگاه تهران درباره خود، جامعه، مسیر زندگی و آینده. اما بیش از آن، مقایسه‌ای است میان دو موقعیت: موقعیتی که «خود» فرد، در کشاکش با مفاهیم و قوانین طبیعی ساخته می‌شود و دیگر، موقعیتی که در کشاکش با تحلیل مناسبات زندگی اجتماعی و انسانی پرورده می‌شود. حتا مقایسه همین دو موقعیت هم اولویت اول این نوشتار نیست. بیش و پیش از این‌ها، قصد این گزارش درگیر شدن با دو نوع «خود» است، فارغ از این که هر یک از این که هر کدام، در چه موقعیتی پرورش می‌یابند: یکی خودی که طبق رویکردی که شرح داده شد، شیء‌واره و بیگانه شده تلقی می‌گردد و دوم خودی که آزاد و بازاندیش دانسته می‌شود. قصد آن است که از خلال دریچیدن و درافتادن با روایت‌های مختلف درباره زندگی و آینده، ابعاد و زوایای خود بیگانه‌شده و خود بازاندیش را واکاوییم.

#### (۱) فرد و جامعه

مهم‌ترین وجه از خودبیگانگی، زمینه‌زدودگی است. زمینه‌زدودگی وضعیتی است که در آن پیوندهای ذهنی و عینی میان فرد و جامعه گسسته است. کنش‌های اراده به سمت زمینه اجتماعی معطوف نیست. موفقیت فردی، به عنوان بخشی از مناسبات اجتماعی درک نمی‌شود. «خود» در تعامل با زمینه ساخته نمی‌شود. نگاه زمینه‌زدوده به خود، نمی‌داند چه رابطه‌ای با جامعه دارد و هویت‌اش طی چه دادوستدی با جامعه ساخته شده است:

پرسش: فکر می‌کنی جامعه چه چیزهایی رو به تو داده و چه چیزهایی رو از تو گرفته؟  
 پاسخ: جامعه خیلی به نظرم چیز خاصی نداده. من همه چیز را از خانواده‌ام دارم تا حالا، چون خودم هنوز وارد جامعه نشدم و هنوز به جایی نرسیدم که بخواد چیزی رو به من بده یا از من بگیره. آدم باید خودش وارد جامعه بشه، تجربه کسب کنه، یک کم حداقل کار کنه. با مردم در ارتباط باشه، دوست‌های خوبی جامعه به من داده. اگر از این نظر بخوام بگم دوستای خوبی دارم ولی چیزی به نظرم نمی‌آدم گرفته باشه (فنی ۱۴، کارشناسی، پسر).

اما در «خود» بازندیش، فرد و جامعه دو موجودیت جدا از هم دیده نمی‌شوند؛ بلکه به یک کلیت واحد «فرد-جامعه» وجود دارد. فرد و جامعه، صرفاً به لحاظ تحلیلی از هم تفکیک می‌شوند اما در واقع یکی هستند.

پرسش: خب جامعه به نظرت به تو چی داده؟

پاسخ: خیلی حالت سپاس‌گزارانه نمی‌تونم ببینم. خیلی از این آدم‌ها - مثلاً طرف سلبریتی‌ه بعد می‌گه من هرچی دارم از مردم دارم و این شر و ورها. به نظرم اصلاً همچین چیزی نیست - اما هرچی که من الان دارم از نسبت‌ام با اجتماع بوده.

پرسش: مثلاً چی؟

پاسخ: ببین مثلاً همین تسلیم نشدن. این هم به صورت شخصی در من نیست.

پرسش: در همه هست به نظرت؟

پاسخ: ببین آدم‌ها به یک حدی برسند آره، توشون به وجود می‌آید. ... می‌خوام بگم این نیست که بگم قربون خودم برم که این مقاومت رو دارم یا این کار رو هم می‌تونم بکنم (فنی ۵، کارشناسی، پسر).

در این نقل قول دو نسبت متفاوت میان فرد و جامعه از هم تفکیک می‌شوند. پاسخ‌گو معتقد است همه آنچه دارد محصول نسبت‌اش با جامعه است؛ اما پیش از آن هشدار داده که چنین نسبتی تفاوتی بنیادین دارد با آنچه در قول مشهور سلبریتی‌ها هست که «هرچه دارم از مردم است». رابطه «سلبریتی‌گونه» میان فرد و مردم، رابطه‌ای شیء‌واره است. رابطه‌ای که در آن «مردم» در بهترین حالت به مجموعه هواداران هوراکش تقلیل می‌یابند. به بیان دقیق‌تر موقعیت

سلبریتی یکی از بیگانه‌شده‌ترین موقعیت‌ها باشد اگر کنش سلبریتی در دادوستد با زمینه اجتماعی‌اش قرار نگیرد. وضعیتی که او فرزند زمانه و زمینه خود نیست. مثل دانه‌های روغن درون آب، از زمینه اجتماعی خود جدا می‌ایستد. کسی مثل او می‌تواند در هر زمان و هر مکانی ظهور کند. جمع هواداران او نیز بیش از آن که با او رابطه پویا و زنده داشته باشند، رابطه‌ای شیئی شده دارند. این رابطه شیء‌واره را در اصطلاح «تعصب» می‌خوانند. «هواداران متعصب» همان هواداران ازخودبیگانه هستند که در کنار هم بیش‌تر رابطه‌ای فرقه‌ای می‌سازند تا رابطه‌ای متحول‌شونده و بازاندیشانه.

اما نقطه اوج پویایی در رابطه فرد و جمع در نقل قول بالا زمانی است که پرسش بعدی طرح می‌شود که: «تو چه چیزی از جامعه گرفته‌ای؟» و جواب آن است که «تسلیم نشدن به جامعه را». مقاومت در برابر جامعه، خود امری اجتماعی و محصولی جمعی است. چنین امکانی را فرد نمی‌تواند از عمق درونی خود به دست آورد. گفته شده بود که فرد با رویارویی با جهان بیرون و مداخله کردن در آن است که خود را می‌سازد. اما خود این مداخله‌گری نیز امکانی اجتماعی است. به این ترتیب فرد دقیقاً در همان زمانی که فردیت خود را در برابر جامعه قرار می‌دهد و در مقابل جامعه مقاومت می‌کند، در همان لحظه او عمیقاً اجتماعی است. این عمیق‌ترین شکل بازاندیشی است.

این گفت‌وگو ادامه دارد. آیا این ادعا که «هرچه دارم از نسبت‌ام با اجتماع است» به معنای آن است که جامعه تنها امکان‌آفرین است و محدودیت‌آور نیست؟ آیا ممکن است جامعه چیزی هم از افراد بگیرد؟

پرسش: جامعه چی ازت گرفته؟

پاسخ: به نظرم از من نه به صورت شخصی. از نوع آدم‌ها داره انسانیت رو می‌گیره.

پرسش: چه جوری؟

پاسخ: ببین مثال ساده‌اش آینه که آدم ... هیچ چیز این اجتماع را از خودش نمی‌دونه. نه ایران، هر جا. چون می‌بینه یک سری ساختمان داره ساخته می‌شه، یک سری کالا داره تولید می‌شه، یک سری برنامه تلویزیون... هرچیزش رو که بگیره نه هیچ تأثیری داره، نه می‌تونه

تأثیری داشته باشه، نه می‌تونه کاری بکنه. ... آره به نظرم اون انسانیته. این‌که تو در جامعه‌ای که داری زندگی می‌کنی می‌بینی که یک منطق خودساخته، و ساخته‌شده‌ای داره مقابل تو عمل می‌کنه و بر تو مسلط است و این به نظرم یعنی اینکه تو رو از تمامی جنبه‌های زیست عقب رانده و تو تفاوتی با یک تکه سنگ و آجر نداری (فنی ۵، کارشناسی، پسر).

فنی ۵ در پاراگراف قبلی معتقد بود «هرچه دارم در نسبت با اجتماع» است. بلافاصله پس از آن اظهار نظر اکنون می‌گوید «جامعه انسانیت را از همه آدم‌ها گرفته». تناقضی به نظر می‌آید. اما در چهارچوب نگرشی غیرشیء‌واره و غیرازخودبیگانه است که می‌توان جامعه را عامل تضعیف انسانیت دانست. در نگاه ذره‌گرا، جامعه چیزی جز مجموع افراد نیست. جامعه صرفاً نامی است که به مجموعه افراد می‌دهیم. پس جامعه نمی‌تواند چیزی را از کسی بگیرد یا بدهد. در نگرش بازانديش، خود انسانیت نیز امری اجتماعی است. پس مناسبات اجتماعی می‌تواند چنان باشد که انسانیت غنی‌تر یا فقیرتر شود.

نگاه زمینه‌زده از آن‌جا که نمی‌تواند فردیت را به مثابه امری اجتماعی درک کند، موفقیت و شکست را هم اموری شخصی تلقی می‌کند. خوشبختی‌ها یا بدبختی‌های آدم‌ها جز توانایی یا بی‌عرضگی خود آن‌ها علتی ندارد. از پاسخ‌گویی «حد کمک کردن به دیگران» پرسیده می‌شود پاسخ داده می‌شود:

تا حدی که بعدش خودت اذیت نشی. نه اینکه بسوزی که چرا من به‌ش لطف کردم. این نه. این‌که خیلی‌ها هستند که شاید قطعاً قدر خوبی‌هایی که تو در حق‌شون کردی ندوند، یعنی بد باشی حتی بیشتر قدرت رو بدوند. ولی بعضی‌ها حس می‌کنم هیچ حدی برای خودشون نمی‌گذارند. مثلاً یک بار ارزش‌اش اومد پایین، دوباره بره سمت همین کار، یعنی از خودش بگذره، این دیگه خوب نیست. لطف و مهربونی هم نیست (فنی ۱۰، ارشد، دختر).

این جملات نشان‌دهنده آن است که «جامعه» به عنوان یک مقوله مستقل در ذهن فرد جای‌گیر نشده و او انفکاک‌ی بین خود و جامعه می‌بیند. این، به آن معنا نیست که خودهای شیء‌واره، افرادی بی‌اخلاق، خودخواه و بی‌توجه به دیگران باشند. مسأله آن است که خود شیء‌واره حتا هنگامی که به جامعه می‌اندیشد، به چیزی بیش‌تر از روابط چهره‌به‌چهره با دیگران



اطراف خود فکر نمی‌کند. وقتی می‌خواهد سهمی در پیش‌برد اوضاع جامعه داشته باشد، حداکثر به دست‌گیری از دیگران فکر می‌کند.

## (۲) مشکلات و راه‌حل‌ها

ذهنیت‌های متأثر از خودهای زمینه‌زدوده به دو دسته تقسیم می‌شوند که هر یک از آن‌ها ریشه مشکلات جامعه به یکی از این دو نقطه اصلی برمی‌گرداند: اول افراد و دوم حکومت. دسته اول، ریشه مشکلات را درون افراد می‌دانند، و مهم‌ترین مشکل افراد را نادانی و ناآگاهی می‌پندارند. در نتیجه راه حل، چیزهایی است از قبیل آموزش‌های فردی یا ترغیب افراد به مطالعه. در این رویکرد، جامعه و حکومت چیزی نیست جز برآیند همان افراد منفرد و بنابراین ریشه مشکلات حکومت نیز در نادانی‌ها و جهالت‌های تک‌تک افراد است.

بزرگ‌ترین مشکل به نظر من اگر بخواهیم کلی صحبت کنیم نادانی جامعه است. از لحاظ فقر علمی، عدم مطالعه کتاب‌های غیردرسی، خیلی مؤثره که یک جامعه باسواد باشد یا بی‌سواد. مثلاً این فقر علمی باعث می‌شود که ما خیلی مغرور به بار بیاییم. احساس غرور خاصی داریم نسبت به نژادهای مختلف قومی. ... مشکلات اقتصادی ناشی از جهل و نادانی است. ... خیلی از سیاست‌مدارها اصلاً رشته‌شون سیاست‌مداری نیست. طریقه چرخاندن دولت، اخلاق، کار در جامعه خیلی ضعیفه. رشوه‌خواری. عدم انجام کار به صورت درست و صحیح. همیشه مردم باز به دلیل اون نادانی که دارند در انجام دادن کارها به جای راه درست آن، راه آسانتر را انجام می‌دهند و خب این به نظر من بزرگترین عیب این جامعه است. ...

من فکر می‌کنم همه این مشکلات جامعه ناشی از بی‌سوادی، کمی مطالعه است. ... درس‌هایی که به ما می‌دن در دبستان، راهنمایی و دبیرستان حالت جهت‌گیرانه داره. خیلی هم سواد خاصی به ما ارائه ندادن در اون دوران و این باعث شده مردم این جور دنیا بیان (فنی ۱۵، کارشناسی، پسر).

این نوع نگاه مشکل را به نحوی از ناحیه درک و فهم افراد جامعه می‌داند نه از ناحیه نحوه گروه‌بندی‌ها و قشربندی‌های اجتماعی و شکل مناسبات میان افراد و گروه‌ها. جامعه را مجموعه‌ای از افراد مجزا می‌بیند نه مناسبات و پیوندهای پیچیده میان گروه‌ها و قشرهای

مختلف مردم؛ و نمی‌تواند شکل‌گیری تدریجی آن قشرها و روابط تودرتوی میان آن‌ها را طی فرایندهای تاریخی درک کند. در نتیجه جامعه را به سادگی محصول طراحی ذهنی افراد آگاه می‌پندارد. به عبارت دیگر مشکلات را از جنس ذهنی می‌بیند نه از جنس روابط عینی.

نگاه زمینه‌زدوده نوع دومی نیز دارد که در آن ریشه مشکلات نه تک‌تک افراد، که حکومت است. در این نگاه، حکومت جایگاه همان سازنده و طراح اعظم جامعه را دارد که گویی از بیرون جامعه را طراحی کرده و ساخته است. بنابراین مشکلات جامعه به طور عمده به حکومت و مدیریت غلط یا ناکارآمد او نسبت داده می‌شود.

برخلاف روایت‌های زمینه‌زدوده فوق، در روایت‌های زمینه‌مند، که پیش‌تر روایت‌های دانشجویان علوم اجتماعی را شامل می‌شود، مهم‌ترین مواردی که به بیان‌های مختلف به عنوان مشکلات جامعه ذکر شده عبارت‌اند از: نگاه جنسیت‌زده حاکم بر فرهنگ مردم ایران، فقدان شفافیت اداری، بحران بی‌کاری، اختلاف طبقاتی و سردرگمی ما در درک وضعیت اکنون خود. این مشکلات ویژگی اصلی‌شان آن است که بیش از آن که ایراد فردهای منفرد، یا ایراد حاکمیت باشد، اشکالی است که در مناسبات اجتماعی وجود دارد؛ یعنی اشکال در نوع پیوند میان فرد و جامعه.

نگاه‌های ما همه جنسیت‌زده است ... از جنسیت که بریم کنار می‌رسیم به سنت‌های خیلی غلطی که وجود دارد. می‌رسیم به پارتی‌بازی، می‌رسیم به عقاید خشک و منجمدی که هست. دگم‌بودن نگاه‌ها. فرهنگ بسته‌مون. این‌ها همه یک سری شرایط و مشکلاتی است که فکر می‌کنم برای تمام خانم‌ها وجود داشته باشه. ... این دگمیت فکر می‌کنم از اون فرهنگ غلط و باور غلطی که درست کردیم، تابوها و توت‌هایی که برای خودمون درست کردیم سرچشمه می‌گیره. مثلاً ما چیزی که از یک آدم در نظرمون می‌آد چیه؟ اولین ذهنیتی که داریم. یک مرد می‌آد توی ذهنمون. چرا؟ یا خدا رو که در نظر می‌گیری چه جوری در نظر می‌گیری؟ مرد در نظر می‌گیری. این‌ها همه باعث شده ذهنیت مردسالار بشه، زن‌ها رو نبینی (ع.ا.۱۰، کارشناسی، دختر)

ممکن است در نگاه اول به نظر برسد که آن‌چه که به عنوان «نگاه جنسیت‌زده» در نقل قول بالا آمده است، همان نگاه ذره‌گرایی است که مشکل را به ذهن‌های فقیر و ضعیف یا به دانش اندک نسبت می‌دهد. گویا در عبارت «نگاه جنسیت‌زده» نیز به همان محتوای ذهن و محتوای

آگاهی اشاره می‌شود که می‌تواند با آموزش و مطالعه و بالا بردن سطح معلومات برطرف شود. اما چیزی که در این نقل قول از آن به عنوان «نگاه» (یا نگرش) نام برده شده (مثلا در عبارت نگرش جنسیت‌زده)، فراتر از صرف دانش یا آگاهی‌ای است که مثلا با آموزش یا مطالعه به سادگی به دست آید. به عنوان مثال چیزهایی مثل «تابو» یا «توتم» که در نقل قول بالا از آن سخن گفته می‌شود، اموری اجتماعی است که فرد به تنهایی نمی‌تواند آن‌ها را تغییر دهد. در این نقل قول، مثالی بسیار عمیق وجود دارد که از آن می‌توان به بهترین وجه دریافت که مشکل مورد بحث پاسخ‌گو، آن نوعی از کم‌بود آگاهی‌های فردی نیست که با آموزش و مطالعه قابل جبران باشد. او مثال می‌زند که «ما در فرهنگ خود هنگامی که واژه «آدم» را می‌شنویم، در اولین واکنش، تصویری از یک مرد در ذهن مان جا می‌گیرد، نه تصویری از یک زن». این، دقیقا همان چیزی است که به آن «فرهنگ» می‌گوییم و امری است اجتماعی و عمیقا متفاوت است با محتوای «آگاهی‌ها» بی که در ذهن تک‌تک افراد وجود دارد. بدیهی است که همگان «می‌دانند» که آدم، اعم از زن و مرد است. اما هنگام شنیدن کلمه «آدم» اغلب افراد تصویری از مرد به ذهن‌شان می‌آید. عمق و قاطعیت این نکته هنگامی است که توجه کنیم مصاحبه‌شونده‌ای که گوینده این جمله است، خود یک زن است. حتا او هم هنگام شنیدن کلمه «آدم» تصویر یک زن در ذهن‌اش نقش می‌بندد. این مثال جایی است که در آن تفاوت «فرهنگ جمعی» با «آگاهی فردی» به خوبی روشن می‌شود.

یک پاسخ‌گوی دیگر علوم اجتماعی، بحران کار را مسأله اصلی می‌داند:

بحران کار. کار شایسته. و بحران بیکاری گسترده، ... واقعیت آینه که همه مطالعات در ایران نشون می‌ده کودک کار،... (کی دوست داره بچه چهار ساله‌اش رو بفرسته سر خیابون گدایی بکنه؟ یا بچه چهار ساله که خودش پا نمی‌شه بره، یک اجباری در کاره). یا مثلا کارگرهای جنسی (نمی‌گم همه‌شون ولی یک بخش مهمی از اون‌ها در مطالعاتی که انجام شد نشون می‌ده که) اون‌ها هم بحران اقتصادی و بحران کار باعث این شده. یا مثلا دزدی. می‌خوام بگم خیلی از آسیب‌های اجتماعی که ما می‌بینیم، ناشی از این است که طرف راه بهتری نداره، آلت‌رناتیو بهتری نداره. بعد اون آلت‌رناتیو بهتر هم این نیست که بهش بگی یک راه دیگه هم هست برای زندگی

کردن. من فکر می‌کنم اون بخشش از محل کار به دست می‌آد، نه تحصیلات و این‌ها. ... من می‌گم کار و بیکاری [در اولویت مشکلاته] (ع.ا.ع، ۷.۱.۶، کارشناسی، پسر).

در روایت‌های زمینه‌زدوده، تأکید بر «فقر» است نه بر «کار»؛ و منشأ فقر، نه پدیده‌ای اجتماعی (مثلاً بی‌کاری)، که مشکلات و مسائل زندگی شخصی افراد فقیر دانسته می‌شود:

پرسش: فکر می‌کنی آدم‌هایی هم هستند که خودشون مقصر بدبختی نباشند؟

پاسخ: [آره، مثلاً] بعضی وقت‌ها فکر می‌کنم شرایط یک جور ی پیش رفته که کسی که بهترین پتانسیل رو داشته نتونسته پتانسیلش شکوفا بشه. چه می‌دونم، به خاطر اینکه آدم دل‌رحمی بوده، احساساتی بوده، نتونسته از اون جوی که بوده، بقیه رو ول کنه و بیاد بیرون. شاید خیلی‌ها این جور ی هستند. مثلاً یکی تو یک خانواده زندگی کرده که نمی‌تونسته ولشون کنه و بیاد. شاید اگر از اون‌ها می‌گذشته می‌تونسته خودش به خوشبختی برسه واقعا. ولی خب سعی کرده همزمان همه‌اش رو با هم بکشه، نشده. از هر نظر، اقتصادی بگیری، بیشتر (فنی ۱۰، ارشد، دختر).

در ذهنیت زمینه‌زدوده گسستی میان خود و موقعیت اجتماعی و تاریخی خود وجود دارد. خود، بیرون از مناسباتی پنداشته می‌شود که در واقع درون آن‌ها است. نتیجه آن که هنگام نقد، خود را بیرون از وضعیتی که در حال نقدش است می‌بیند. او مدام از جامعه خود، از تاریخ خود، از گذشته خود و از عصر خود عصبانی است اما در این عصبانیت، خودش را نه بخشی از همان وضعیت عصبانی کننده، که چونان عنصری بیرونی می‌بیند که از آن مناسبات مسئله‌دار، مجزا و منفک است و به هیچ یک از اشکالات و ایرادات موجود آلوده نیست. می‌پندارد فرد می‌تواند بیرون از جامعه ایستاده باشد، بنابراین خود را منزله و برکنار از اشکالات محسوب می‌کند. این، همان است که به آن فقدان بازاندیشی می‌گوییم. بازاندیشی یعنی ناتوانی از نقد خود؛ ناتوانی در متوجه کردن سویه نقد به سمت خویش؛ ناتوانی در بازخوانی و نقد موقعیت به نحوی که موقعیت بتواند خود منتقد را نیز شامل شود؛ و این، ناشی از آن است که فرد، و از جمله خود منتقد، بخشی از موقعیت دانسته نمی‌شود.

### نتیجه: زمینه‌زدودگی و زمینه‌مندی در پرورش دانشگاهی

اکنون باید به پرسش آغازین بحث بازگردیم. در دانشگاه همگانی شده امروز، «پرورش عمومی» به کارکرد اصلی و بخشی از ماهیت دانشگاه تبدیل شده است. پژوهش حاضر با پذیرفتن این ادعا، به دنبال پاسخ این پرسش بوده است که کدام رشته‌های دانشگاهی برای چنان پرورشی متناسب‌تر و مناسب‌ترند.

«پرورش عمومی مطلوب» از منظر این مقاله یعنی «ساختن خود». در همین نقطه، دو نوع خود از هم متمایز می‌شوند: خود شیء‌واره بیگانه‌شده و خود زمینه‌مند بازاندیش. کانون تمایز میان این دو نوع خود، پیوند فرد و جامعه است. رویکردهای ناشی از خودهای شیء‌واره، به رابطه فرد و جامعه نگاهی خطی دارند. برخی از آن‌ها فرد را سازنده جامعه می‌دانند و جامعه را جمع جبری افراد (نگاه ذره‌گرا)؛ و برخی دیگر فرد را محصول و معلول جامعه و تابع آن می‌پندارند (نگاه توده‌گرا). نگرش متأثر از خود بازاندیش با هر دو نگرش فوق متفاوت است.

از منظری بازاندیشانه، مستقل از جامعه و پیش از جامعه هیچ خودی وجود ندارد. ذاتی مستقل و متکی به خود وجود ندارد که از جمع آن‌ها جامعه ساخته شود. خود، تماماً اجتماعی است. من در لحظه‌ای که به خود و به تغییر خود می‌اندیشم، خودی از پیش موجود دارم که قبلاً در اثر برخورد با غیرهایی بیرون از من ساخته شده است. تصویر فرد پیش از جامعه هیچ مابه‌ازای واقعی ندارد. پیش از این ساخته شدن، فرد چیزی نیست جز مجموعه‌ای از غرایز کور و بی‌معنا.

اما این به معنای آن نیست که جامعه فرد را می‌سازد. برعکس، فرد، خود سازنده خویشتن است. و حتا فراتر از آن، «خود» چیزی نیست جز توانایی این ساختن و دگرگون کردن. اما ساختن خود، از طریق دگرگون کردن بیرون از خود ممکن می‌شود. فرد خود را با «ابراز خود» می‌سازد. خود چیزی نیست جز ابراز خود. هر بازگشتی به خود، هر ساختن و بازساختنی (reflexivity - بازاندیشی)، یا هر تغییری در خود، جز از مواجهه‌ای متفاوت با جهان و ایجاد تغییری دیگرگونه در جهان امکان‌پذیر نیست. به این معنا است که سخن گفتن از خودهای منفک مستقل از جهان/جامعه، که پیشاپیش موجود باشد و گردهم آمدن مجموعه‌شان شکل‌دهنده

به جهان/جامعه باشد بی‌معنا است. تغییر در خود، تغییر در کلیت جهان/جامعه است و برعکس. به این ترتیب پیوندی دیالکتیک میان فرد-جامعه برقرار می‌شود که دوگانگی فرد-جامعه را از میان برمی‌دارد و نزاع اولویت فرد بر جامعه یا جامعه بر فرد را منتفی می‌سازد. این، نکته بنیادینی است که از نگاه بیگانه‌شده غایب است.

اما این صورت‌بندی، چه‌گونه با موضوع دانشگاه برخورد می‌یابد؟ در دانشگاه، درگیری با خود و با جهان از طریق محتوای درس‌ها شکل می‌گیرد. درس‌های دانشگاهی امکان مواجهه مفهومی و انتزاعی با جهان بیرون را فراهم می‌آورند و از این طریق اندیشیدن و بازاندیشی پیچیده‌تر به خود و به جهان را ممکن می‌سازند. اما شیوه انتزاعی کردن و مفهوم‌پردازی درباره جهان در رشته‌های مختلف به شیوه‌های متفاوتی انجام می‌شود. به نظر می‌رسد که روایت‌های دانشجویان فنی، عموماً روایت‌هایی ذره‌گرا و شی‌ء‌واره است.<sup>۱</sup> اما چه نسبتی هست میان ذهنیت شی‌ء‌واره و تحصیل رشته‌های فنی و مهندسی؟

عنصر مرکزی زیست‌جهان یک دانشجوی فنی، «اشیاء فیزیکی» و روابطی است که میان آن‌ها حاکم است. دانشجوی فنی با منطقی علی سروکار دارد. بر جهان او روابط مکانیکی و خطی حاکم است. قانون از منظر او چیزی نیست جز قانون فیزیک که عام‌ترین و خدشه‌ناپذیرترین قانون حاکم بر همه جهان است. طبیعت در میان قوانین خود اسیر و بی‌اختیار است. در ذهن پرورش یافته در فضای علوم طبیعی و فنی، این نگاه به جهان انسانی نیز سرایت می‌کند. همین قانون بر جهان انسانی هم حاکم است. انسان‌ها اجزائی می‌شوند مقهور قوانین طبیعت که چندان اختیاری از خود نخواهند داشت. در این چهارچوب جامعه نمی‌تواند چیزی فراتر از مجموعه انسان‌ها باشد.

علاوه بر آن، در صورت‌بندی‌های علوم طبیعی خصلت موقعیت‌مند و زمینه‌مند زیست انسانی جایی ندارد. جامعه، در بهترین حالت مجموعه‌ای است از اجزاء و عناصر منفرد. موفقیت هر فرد در نهایت موفقیت جامعه است. بهترین شیوه زندگی رسیدن به موفقیت فردی است که بیش از هر چیز در موفقیت شغلی و اقتصادی خلاصه می‌شود.

۱ در این مورد در میان داده‌ها تنها یک استثنا وجود داشت. روایت‌های یکی از دانشجویان فنی (کد «فنی ۵») به شدت بازاندیشانه و غیربیگانه‌شده بود. روایت‌های این دانشجو در میان ن روایت‌ها آورده شده است. اما این دانشجو کسی بود که به مباحث علوم انسانی علاقه زیادی داشت و مطالعاتش در این حوزه قابل توجه بود.

از آن سو مواجهه با «تکثر» یکی از مهم‌ترین عوامل تقویت بازاندیشی است. جهان در علوم انسانی، جهانی چندپارادایمی و متکثر است. هیچ قانون عام و جهان‌روایی که همه متفکران علوم انسانی بر سر آن توافق داشته باشند وجود ندارد. در نتیجه انتزاعی‌سازی جهان عینی در رشته‌های علوم اجتماعی (و به طور کلی علوم انسانی) نسبت به رشته‌های فنی (و به طور کلی علوم طبیعی) به شیوه‌هایی پیچیده‌تر، سیال‌تر و متنوع‌تر صورت می‌گیرد. خصلت چندپارادایمی آن رشته‌ها مانع از آن می‌شود که بتوان جامعه و جهان انسانی را یک‌بار برای همیشه فرمولیزه کرد. صورت‌بندی‌های جامعه پرتنوع و مختلف است. توافقی بر سر هیچ چیز وجود ندارد. این، از آن رو است که در ساختن مفاهیم انتزاعی، علاوه بر جهان ابژکتیو، جهان سوژکتیو هم دخالت دارد. سوژه‌ها، مقهور جهان عینی نیستند؛ آن‌ها هم جهان خود را می‌سازند. سوژه نیز به اندازه ابژه‌ها در تغییر جهان دخالت دارد. سوژه و ابژه با هم دگرگون می‌شوند، با هم پیش می‌روند و با هم یکدیگر را می‌سازند. این‌ها ویژگی‌های نگاه سازنده و بازاندیشانه‌ای است که در نقطه مقابل نگاه شیء‌شده و ازخودبیگانه قرار دارد.

## منابع

- اسکافی، مریم و سلطانی، فاطمه (۱۳۹۲) «بررسی اولویت‌بندی کارکردهای تحصیلات دانشگاهی از منظر جوانان» مجله مطالعات جامعه‌شناختی ایران، پاییز ۱۳۹۲، دوره ۱۹ شماره ۲ (۶۸)، صص ۱۴۱ - ۱۶۰
- افشانی، سیدعلی‌رضا و جعفری، زینب (۱۳۹۵) «رابطه سرمایه اجتماعی و امید به آینده در بین دانشجویان دانشگاه یزد»، فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی، دوره ۲۳ شماره ۷۳، صص. ۹۳ - ۱۱۶
- اعظمی، موسی؛ نادری مهدیی، کریم، زلیخایی سیار، لیلا و پویا، مهرداد (۱۳۹۷) «واکوی سرمایه اجتماعی و اشتراک و تبادل دانش بین دانشجویان دختر در دانشگاه تک‌جنسیتی» مجله مطالعات توسعه اجتماعی-فرهنگی، دوره ۷، شماره ۱، صص. ۸۶ - ۵۹
- پالمر، مایکل (۱۳۸۸) «مسائل اخلاقی» ترجمه علی‌رضا آل‌بویه، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی و انتشارات سمت
- حسنی، قاسم (۱۳۸۳) «بررسی رابطه بیگانگی سیاسی-اجتماعی با مشارکت سیاسی-اجتماعی و امنیت ملی» فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی، دوره ۱۱، شماره ۲۶، صص. ۱۷۹-۱۴۱
- ----- (۱۳۸۹) «بررسی رابطه بیگانگی سیاسی و اجتماعی با مشارکت سیاسی و اجتماعی دانشجویان دانشگاه‌های دولتی تهران در سال‌های ۸۷-۸۶» فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی، دوره ۱۷، شماره ۵۰، صص. ۱۷۰-۱۲۹
- رحیمی، حمید و محمدیان، آسیه (۱۳۹۴) «تحلیل روابط ساده و چندگانه بین هوش اخلاقی و سرمایه‌ی اجتماعی با میزان مسؤلیت‌پذیری دانشجویان دانشگاه» مجله مطالعات توسعه اجتماعی فرهنگی، دوره ۴ شماره ۱، صص. ۹۵ - ۶۹
- سام‌آرام، عزت‌الله (۱۳۸۹) «بررسی عوامل مؤثر بر میزان سرمایه اجتماعی در دانشگاه علامه طباطبائی»، فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی، دوره ۱۷، شماره ۵۱، صص. ۸۰ - ۳۹
- عبداللهی، محمد و مروت، برزو (۱۳۸۴) «هویت جمعی غالب در بین دانشجویان دانشگاه‌های شهر سنندج» فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی، دوره ۱۲ شماره ۳۲، صص. ۱۱۲-۷۷
- غریبان، زهره؛ شمال‌اف، عبدالواحد و خوش‌فر، غلام‌رضا (۱۳۹۴) «بررسی گرایش دانشجویان نسبت به هویت ملی با تأکید بر قومیت (مورد مطالعه: دانشجویان دانشگاه‌های دولتی و آزاد استان



- مرکز گلستان در سال تحصیلی ۹۲-۹۱»، مجله مطالعات توسعه اجتماعی و فرهنگی، دوره ۴، شماره ۱، صص ۱۷۵ - ۱۵۱
- قادرزاده، امید و شفیع‌نیا، عباس (۱۳۹۱) «تأثیر ساختار آموزش بر قوم‌گرایی دانشجویان» فصلنامه علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبائی، دوره ۱۹، شماره ۵۹ صص. ۲۱۴ - ۱۷۴
- قادری، طاهره و القونه زهرا (۱۳۹۶) «بررسی فردگرایی خودخواهانه و عوامل مرتبط با آن در بین دانشجویان دانشگاه شیراز (با تأکید بر طبقه آن‌ها)» فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی، دوره ۲۴ شماره ۷۹ صص. ۳۱-۱
- مردی‌ها، مرتضی (۱۳۷۸) «فضیلت عدم قطعیت در علم شناخت اجتماع»
- ----- (۱۳۹۶) «دانشگاه توده، دانشگاه نخبه» تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی
- ----- (۱۳۹۴) «در دفاع از سیاست: لیبرال-دموکراسی مقتدر»، تهران، نشر نی
- ----- (۱۳۹۴) «فلسفه‌های روان‌گردان» تهران، نشر نی
- ----- (۱۳۹۴) «دفاع از عقلانیت: تقدم عقلانیت بر دین، سیاست و فرهنگ» تهران، نشر ونگار
- مارکس، کارل (۱۳۹۴) «دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴»، ترجمه حسن مرتضوی، تهران، نشر آشیان
- Honneth, Axel (1990) "The Fragmented World of the Social: Essays in Social and Political Philosophy" SUNY Press
- ----- (1992) "The Struggle for Recognition: The Moral Grammar of Social Conflicts" Polity Press
- ----- (2007) "Reification: A Recognition-Theoretical View" Oxford University Press
- Jaeggi, Rahel (2014) "Alienation" Translated by Fredrick Neuhouser and Alan E. Smith, Columbia University Press